

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که فعلا مطرح است راجع به استصحاب تعلیقی است، البته چون این استصحاب تعلیقی مراد در این جا در شبهات حکمیه کلیه است کلا پیش ما استصحاب در شبهات حکمیه کلا جاری نیست، تعلیقی یا تنجیزی ندارد، لکن چون دیگه حالا مطرح شده و در خلالش ممکن است مطالب دیگری و فوائد دیگری باشد که هست ما روی این جهت بیشتر متعرض می شویم و إلا کل این مطلبی را که ایشان فرمودند یا آقاضیا در تعلیقه فرموده و بعدها آقایان دیگه فرمودند چه قائل به استصحاب تعلیقی و چه غیر قائل به استصحاب تعلیقی، کلا چون استصحاب در شبهات حکمیه پیش ما جاری نیست کل بحث نکته خاصی ندارد و عرض کردیم مرحوم آقای خوئی هم چون مبنایشان همین است که استصحاب را در شبهات حکمیه کلیه جاری نمی دانند تقریبا این بحث هم پیش ایشان فرضی است. بعد ایشان چون قائل به تعارضند، بنده سراپا تقصیر قائل هستم که اصلا دلیلی برایش نیست که تعارض باشد و ما اصولا روایات را قبول نکردیم، ایشان روایات را قبول کردند تعارض قائل شدند.

به هر حال مرحوم آقای نائینی می فرمایند که مستصحب اگر حکم شرعی باشد یا حکم جزئی است یا کلی، خب در حکم جزئی وارد می شود اشکال ندارد، ایشان می گوید اما الشک فی بقاء الحكم الکلی سه جور تصور می شود، یا در نسخ باشد، این آقایان ما در تنبیهات استصحاب متعرض استصحاب عدم نسخ شدند، سرش هم عرض کردم یک مقدارش به این بر می گردد که مرحوم ملامحمد امین استرآبادی و بعد از ایشان اخباری ها چون ایشان موسس است نام ایشان را آوردم، به شدت به استصحاب حمله کردند. یکی از موارد حمله شدیدشان به اصولی ها بحث استصحاب است، لکن خود مرحوم ملامحمد امین فرموده است که بعضی از این استصحاب ها جاری می شود آن هم استصحاب عدم نسخ، لذا آقایان به این مناسبت متعرض استصحاب عدم نسخ شدند، عرض کردم این تنبیهی که ما الان هستیم در تقسیم مرحوم نائینی ششم است، عدم نسخ هفتم است، در تنبیه هفتم آوردند، و خود آقای خوئی هم در استصحاب

عدم نسخ اشکال می کنند، ما هم خواهیم گفت، وجهش هم واضح است، استصحابی نیست، بنای عقلاست، عدم نسخ استصحاب نیست، حالا بیشتر ریشه های بحث را آن جا توضیح می دهیم، به هر حال ایشان می فرمایند گاهی اوقات به جهت احتمال نسخ است که استصحاب جاری می شود، البته دیگه من عبارت ایشان را نمی خوانم چون نه خود آن مطلب درست است و نه ربطی هم به آن دارد، مقدمه ای را ایشان فرمودند، فقط ایشان یک عبارتی دارند و نظیر استصحاب بقاء الحکم عند الشک فی النسخ استصحاب الملكية المنشأ فی العقود العهدية التعليقية، چون در عقود تنجیزی که می شود استصحاب کرد مثل بیع، در عقود تعلیقی مثل وصیت می شود استصحاب کرد یا نه؟ ایشان می گوید مثل همان است، حالا چون ایشان البته تعبیر را لابلایش آوردند لکن من برای این که مختصر بشود اولی استصحاب عدم نسخ است، دومی که ایشان می آورند استصحاب عدم فسخ است، چون می خواهند بگویند همچنان که استصحاب عدم نسخ جاری می شود استصحاب عدم فسخ هم جاری می شود چون نکته ای ندارد که به ما نحن فیه بخورد خود آقایان مراجعه بکنند، بعد متعرض یکی از کلمات شیخ شدند و به شیخ اشکال کردند که ای کاش شیخ، می گویم چون این مطالب در لابلای مطلب است و نکته خاصی به لحاظ بحث خودمان که استصحاب تعلیقی باشد ندارد متعرضش نمی شوم، به مطالعه هم روشن می شود. وجه دوم شک در بقای حکم کلی علی موضوعه المقدر وجوده عند فرض تغیر بعض حالات الموضوع، این همین استصحاب حکم کلی است، این استصحاب کلی همین است، مثلاً اگر آبی بود حوضی بود بر اثر خون رنگش قرمز شد، بعد از یک روز رنگش سفید شد، آیا نجاست را استصحاب بکنیم و بگوییم این آب هنوز نجس است یا تمسک به اصالة الطهارة بکنیم یا حتی اطلاق إذا بلع الماء قدر کر لم ینجسه شیء؟ بگوییم حالا که این کر است و سفید هم که هست پس این نجس نیست، اطلاق آن شاملش می شود، این همان بحث استصحاب کلی است، اصلاً بحث استصحاب کلی همین است، خیلی خب، این را هم ایشان متعرض شدند.

بعد ایشان یک فرقی بین این و اولی می گذارند که این ها را عرض کردم چون تمهید مقدمات است ربطی خیلی به ما نحن فیه ندارد.

الوجه الثالث من الوجوه المتصورة هو الشک فی بقاء الحکم

اگر شک در بقای حکم بکنیم

مرتبه علی موضوع مرکب که دو تا موضوع دارد، یک قیدش موجود است، یکی دیگه اش نبوده. بعد که آن قید موجود شد آن اولی

نبوده، حالا این طوری است

عند فرض وجود احد جزئی،

آن موضوع دو جزء دارد، در وقت وجودش یکی بوده

و تبدل بعض حالاته قبل فرض وجود جزء آخر

از این جا که ۴۶۳ است مرحوم آقاضیا وارد یک حاشیه بسیار مفصلی می شوند، حدود دو صفحه و نیم، نزدیک سه صفحه حاشیه

ایشان در اثبات استصحاب تعلیقی، که روز گذشته هم توضیحی عرض کردیم. خلاصه کسانی که منکر استصحاب تعلیقی هستند می

گویند قبل از این چیزی نبوده که استصحاب بکنیم، چیزی که اعتبار شرعی بشود، آقاضیا می گوید چیزی بوده، اختلاف سر این است

مثلا الان که کشمش شده این آبی که الان آب کشمش است درست است قبلا آب انگور بوده، الان آب کشمش است، لکن می توانیم

بگویم این قبلا یک حکمی داشته اگر غلیان پیدا می کرد حرام می شد، این حکم شرعی است، اعتبار قانونی است، این اعتبار الان هم

هست، این خلاصه حرف آقاضیا. خلاصه منکرین مثل آقای خوئی و مرحوم نائینی قبل از این اصلا چیزی نبوده، حالا یا حکم نبوده یا

فعلی نبوده یا .. به هر حال چیزی نبوده که ما الان آن را استصحاب بکنیم، این خلاصه اختلاف بین دو بزرگوار. چون عرض کردم

بحث کلا پیش ما تقدیری و فرضی است و برای احترام این آقایان خوانده می شود در نفیش اکتفا به کلمات نائینی کردیم و در

اثباتش هم به کلمات مرحوم آقاضیا، دیگه کی چی گفته و یرد علیه اولاً، ثانیاً، دیگه این ها را حالش را نداریم، آقایان اگر خواستند

خودشان ببینند.

علی ای حال کیف کان ان شا الله کلمات مرحوم آقاضیا را مفصلاً بعد می خوانیم، یک جا باز عبارات مرحوم آقاضیا.

فیستصحب بقاء النجاسة و الحرمة للعنب علی تقدیر الغلیان، و یتربّ علیه نجاسة الزبيب عند غلیانه إذا فرض أن وصف العنبیة و

الزبیبیة من حالات الموضوع لا أركانه

چون این بنا را دارند که جایی که از ارکان باشد قطعا جای استصحاب نیست، مثلا همین انگور قبلا غوره بود، نمی آیند بگویند این انگور قبلا غوره بود این حالت برای غوره هم هست یعنی به عبارة اخری در فهم عرفی انگور و غوره دو حالت است که حالا بعد من ان شا الله توضیحش را عرض می کنم لذا در باب غوره اگر غلیان پیدا بکند آب غوره موجب نجاست و حرمت او نمی شود اما اگر انگور شد و بعد از انگور شدن تبدیل به کشمش شد این جا می خواهند بگویند این دو تا فرقی ندارد، تمام نکته این است، این بحث را هم سابقا عرض کردیم مثلا دیروز گفتیم که یک بحثی هم در واجب مشروط و معلق داریم، این بحث را در مشتق هم دارند، در بحث مشتق هم همین بود دیگه، مثلا اگر زید عالم نبود قطعا بهش عالم نمی شود گفت، حالا عالم شد بعد از این که عالم شد آلازم پیدا کرد و تمام معلومات از صفحه ذهن ایشان رفت، آیا بهش عالم می گویند یا نه؟ پس یکی قبل از تلبس است بهش نمی گویند، یکی حین تلبس است که بهش می گویند، یکی بعد از تلبس است که محل کلام است، بحث مشتق این بود دیگه و لذا عرض کردیم اگر دقیق بشویم بحث مشتق اختصاص به مشتق ندارد، آقایان نوشتند مثل زوجه و این ها را هم شامل می شود، بلکه در جوامد هم می آید، نمی خواهد زوجه، مثلا این اول چوب بود بعد تراش معین و کیفیت معین، قلم شد، اول قلم نبود بعد قلم شد، بعد از این که قلم شد آن را کوباندند، حالا دیگه قلم نیست، قبل از این که قلم بشود نمی شود به چوب گفت قلم، ولو جامد است اما بعد از این که قلم شد می شود بهش گفت، حالا که کوباندند و درب داغون شد می شود بهش قلم گفت یا نمی شود گفت؟ بحث مشتق این بود، پس یک چیزی شبیه بحث مشتق هم در این جا در حقیقت در تنقیح موضوع دارند، روشن شد؟ اول غوره بود یعنی بحث سر ذات و حفظ ذات نبود، می گفتند به تعبیر ایشان، عرض کردیم ما برای بعضی از نکات متعرض کلمات مرحوم نائینی می شویم. ایشان این توجه را فرمودند اول غوره بود بعد انگور شد، این را ایشان می گوید از ارکان است، انگور بود کشمش شد، این را می گوید از حالات است، حالا شما یا تعبیر مرحوم نائینی را قبول بکنید یا توضیحی را من بعد عرض خواهم کرد تعبیر بنده را، از غوره به انگور را اصطلاحا تحول می گویند، یعنی از یک حالت به حالت دیگه، از یک حقیقت به حقیقت دیگه، اما از انگور به کشمش را اصطلاحا تغیر می

گویند، یعنی حالت انگوری تر بود آن رطوبت خشک شد، به اصطلاح قدیمی ها چون چهار تا کره تصور می کردند این رطوبت به هوا رفت و بخار شد و ملحق به کره ماه شد، آب به اصطلاح آقایان.

پس بنابراین این به جای ارکان و حالات این نکته را بگذارید، ارکان را اسمش را تحول می گذاریم یا تطور، از یک طور به طور دیگری شد و اما حالات را اسمش را تغیر می گذاریم، مثل این که فرض کنید به شما سبزی نعنای می برند می گذارید خشک می شود، خب این آبش رفته باز هم بدون نعنای است، نعنای نعنای است حالا یا خشک باشد یا تر باشد، یک ادعایی شده که انگور هم از این قبیل است، انگور وقتی که حالت تری دارد انگور است، خشک که می شود کشمش می شود. دیگه به این انگور خشک نمی گویند، کشمش می گویند، اما به آن نعنای خشک می گویند، این فرق بین این دو تا.

به هر حال نکته فنی اجمالا روشن شد، یکی تحول این نیست که ذات یکی باشد، ممکن است ذات یکی باشد چون الان ثابت کردند مثلاً حتی حیوانات یا درخت ها یک حالت قبل البلوغ دارند و یک حالت بلوغ، بلوغ یک امر تکوینی و واقعی در انسان است و در حیوانات و در نباتات، درخت را که اول می کارند میوه نمی دهد، سال بعد و الی آخره، طبق برنامه ای که خدا در آن قرار داده، علی ای حال کیف ما کان أن الوصف النعبيّة و الزبيبة من حالات الموضوع، لا اركانه، و هذا، حالات و ارکان روشن شد؟ وصف حُسْرُم یا حِسْرَم، یعنی غوره، وصف حسریمیت و عنبیت از ارکان است، وصف عنبیت و زبیبیت از حالات است، حالات در این جا به این معنا نه به آن معنا پس یک تحول داریم، یک تغیر داریم، بنایشان این است که و لذا اگر آب انگور تبدیل به سرکه شد این جا هم تحول است، چون عرض کردیم خداوند بر اثر حکمت بالغه خودش در بعضی از اشیاء و فواکه حالت تخمیر قرار داده مثل انگور که از همه شدیدتر است یا در حبوب گندم که از بقیه شدید است، در بعضی ها هم حالت تخمیر ضعیف تر است، مثل سیب، در بعضی ها هم ندارد مثل آب انار من باب مثال، غرضم این که اگر تبدیل به سرکه شد این دیگه به تعبیر ایشان از ارکان است، این جا تحول است، از یک حالتی به حالت دیگر رفته مثل شرابی است که سرکه می شود

و بعبارة أوضح: نغنی بالاستصحاب التعليقی «استصحاب الحكم الثابت على الموضوع بشرط بعض ما يلحقه من التقادیر» فیستصحاب

الحکم بعد فرض وجود المشروط و تبدل بعض حالاته قبل وجود الشرط

بعد ایشان می گوید دو قول است، قول اول:

أقواهما: عدم الجریان

من عرض کردم مقداری که محل کلام است از کلمات ایشان می خوانیم، بقیه اش را خود آقایان مراجعه بکنند چون کل مطالبش را

اعتقاد نداریم و وقت خودمان را بیخود نگیریم، آن نکات فنی ای که گاهی در می آید مثل همین حالات و ارکان، این ها را گاهی

توضیح می دهیم بقیه اش که نکته ای ندارد آقایان مراجعه بکنند

اقواهما عدم الجریان، لأنّ الحكم المترتب على الموضوع المركّب إنّما يكون

چون ایشان می گوید حکم باید وجود پیدا بکند

وجوده و تقرّره

مراد از تقرر یعنی تقرر در وعای اعتبار

بوجود الموضوع بما له من الأجزاء و الشرائط

عرض کردیم مرارا و تکرارا که مرحوم نائینی فعلیت حکم را به فعلیت موضوع می داند، هر وقت موضوع فعلی شد حکم هم

فعلی می شود لکن اگر فعلیت در خارج باشد حکم جزئی می شود، فعلیت در فرض وجود باشد حکم کلی است پس مرحوم نائینی

اشکالش واضح است، می گوید این تا وقتی که انگور بود غلیان نداشت، غلیان نیامد موضوع محقق نشد، موضوع نیامد حکم هم

نیامد، بعد شما می خواهید استصحاب بکنید، وقتی حکم ندارید چی را می خواهید استصحاب بکنید؟ این خلاصه حرف نائینی، روشن

شد؟ لذا اگر دقت بکنید من در تقریب بحث عرض کردم یک قول این است که اصلا حکم فعلی نداریم، این نائینی، یک قول اصلا

حکم نداریم، یک قول این است که اصلا این طریق نیست، حالا همه را جمع کردیم خلاصه اش کسانی که در استصحاب

تعلیقی اشکال می کنند می گویند چیزی نیست، اعتباری نیست که ما آن را اعتبار قانونی بکنیم، به هر شکلی می خواهیم تصور بکنیم، آن را استصحاب بکنیم. آن ها هم که می گویند استصحاب جاری می شود می گویند نه همین که می گوید اگر بجوشد حرام است این اعتباری است، این را شارع گفت، آن خودش اعتبار است، حالا می خواهد فرض غلیان بشود یا نشود، این خودش اعتبار است، همین حکم اگر بجوشد حرام است این استصحاب می کنیم، این خلاصه بحث بین آقایان

لأن نسبة الموضوع إلى الحكم نسبة العلة إلى المعلول،

خب حالا بحث محل کلام است، تشبیه است یعنی تنظیم است

و لا يعقل أن يتقدّم الحكم على موضوعه

کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم مراد مرحوم نائینی از موضوع در این اصطلاحات، اصطلاح خاص خود ایشان است، موضوع عبارت از آن چیزی است که از دائره طلب خارج است، اصطلاح ایشان این است یعنی همین مثال عرفی اکرم العالم، این اکرم العالم، اکرم ماده دارد، ماده اش اکرام است، یک هیئت دارد که افعال است، یک العالم دارد که مفعول است، ایشان ماده را، مفاد هیئت را حکم می گیرند، آن اکرم افعال، مفاد هیئت حکم است که وجوب باشد، ماده این کلمه اکرم متعلق می گیرند، بعضی ها هم به این موضوع می گویند، ایشان متعلق می گوید، اکرم اکرام متعلق است، آن وقت عالم را ایشان موضوع می گیرد، ایشان موضوع را عالم می گیرد نه اکرام، پس یک حکم داریم که وجوب باشد، مفاد هیئت، یک متعلق داریم که ماده ی آن است، یک متعلق متعلق یا موضوع داریم و آن چیزی است که این هیئت و ماده به آن خوردند، العالم.

آن وقت فرق بین اکرام با عالم هم در این است، اکرام مطلوب است یعنی از شما خواسته اکرام را انجام بدهید، عالم مفروض است، فرق این دو تا این است، عالم مفروض است یعنی وظیفه شما نیست که بروید عالم درست بکنید تا اکرامش بکنید، اگر عالم بود اکرامش بکنید، لذا گاهیگاهی مرحوم نائینی این تعبیر را می کند، اکرام مطلوب الوجود است یعنی از شما خواسته این را ایجاد بکند، عالم مفروض الوجود است، فرض وجودش را دارد، گاهی هم نائینی تعبیر می کند اکرام تحت دائره طلب است، عالم فوق دائره طلب

است، این تعبیرات همه به یکی بر می گردد، حواستان پرت نشود، تحت دایره طلب یعنی از شما می خواهد اکرام را ایجاد بکنید، فوق دایره طلب از شما نمی خواهد، این باید مفروض بشود.

و لا یعقل أن يتقدّم الحكم

مثلاً همین جا وجوب

علی موضوعه

که عالم باشد، خوب دقت بکنید

و الموضوع للنجاسة و الحرمة فی مثال العنب

آن وقت موضوع نجاست و حرمت در مثال عنب

إنّما يكون مرکّباً من جزءین: العنب و الغلیان من غیر فرق بین أخذ الغلیان وصفا للعنب، کقوله: «العنب المغلیّ یحرم و ینجس» أو أخذه

شرطاً له، کقوله: «العنب إذا غلی یحرم و ینجس»

البته عرض کردیم کلمه إذا در لغت عربی متمحض در شرطیت نیست، توش ظرفیت هم دارد، استقبال هم دارد، متمحض در شرطیت در

لغت عربی این است، در لغت عربی لفظ دیگری نداریم.

لأنّ الشرط یرجع إلى الموضوع

و لذا ایشان معتقد است که تمام شروط برگشتش به موضوع است مثلاً إن جائک زید فاکرمه مجيء زید به منزله موضوع است یعنی

مطلوب است، یعنی تحت دایره طلب است، به تو لازم نیست بگویی به زید بیاید خانه من تا اکرامش بکنی، اگر آمد لذا به تعبیر

نائینی از موضوع، شرط را هم موضوع می گوید. روشن شد؟ مثل إن جائک زید فاشتر الخبز، این مجيء زید شرط است، شرط هم

یعنی موضوع است، موضوع یعنی چی؟ یعنی مفروض الحصول است، مفروض الوجود است، مفروض یعنی چی؟ یعنی تحت دایره طلب

نیست، فوق دایره طلب است یعنی اگر مهمان آمد، این معنایش این نیست برو به مهمان بگو بیاید تا من بروم نان بخرم، اگر مهمان

آمد نان بخر، پس به تعبیر مرحوم نائینی شروط مرجعش به موضوعاتند، از آن طرف هم ایشان تصور مبارکشان این است که اگر موضوع فعلی نشود حکم فعلی نمی شود. این اکرم العالم کی فعلی می شود؟ که عالم پیدا بشود، اگر عالم پیدا نشد دیگه حکم فعلی نمی شود، فعلیت حکم، لذا ایشان و شاگردشان مرحوم آقای خوئی و کسانی که در این مسلکند، فعلیت حکم را اصطلاحاً به فعلیت، این اصطلاحشان است مثلاً در کفایه و من یسلک مسلک، فعلیت حکم را در مقابل امتحانی می داند، حکم فعلی آن است که جدی باشد، حکم انشائی آن است که امتحانی باشد، روشن شد؟ یک اصطلاح است.

پرسش: یعنی تحقق موضوع را لازم ندانسته؟

آیت الله مددی: نه آن حکم فعلی را جدی باشد حکم فعلی، جدی نباشد امتحانی باشد می شود حکمش انشائی، این هم یک اصطلاح. غرض ما همیشه عرض کردیم اصطلاحات، این اصطلاحات خوب است اما عرض کردم چون دیگه حالا متعارف شده در کتب می نویسند، این اصطلاح کفایه که امتحانی و غیر امتحانی، در اصول هم عرض کردیم که اوامر امتحانیه اصولاً تصورش در مثل عبد و مولی است، آن هم موارد کمی، در قرآن هم مثلاً یا ابت فاعل ما تومر، مثلاً من باب مثال، آن جا هم شاید امتحانی نبوده، واقعا عوض شده، علی ای حال ما چون بحث های قانونی و حقوقی می خواهیم انجام بدهیم در بحث های حقوقی و قانونی صحبت از اوامر امتحانی مناسب نیست، اصلاً در قوانین رسمشان نیست اوامر امتحانی، ببینند این پا به دو است یا نه؟ تا گفتند دنبال کار می رود یا نمی رود؟ این مسائل امتحانی در مباحث قانونی جایگاهی ندارد، این بحث ایشان که می گوید انشائی و غیر انشائی، این اصطلاح خلاف دقت است، خلاف مباحث حقوقی است و اما اصطلاح مرحوم نائینی که فعلیت، مخصوصاً در خارج، این هم خلاف اصطلاح است یعنی خلاف فوائد اصولی و بحث حقوقی است چون بحث فعلیت موضوع ربطی به مباحث حقوقی ندارد، به هر حال.

لأن الشرط يرجع الى الموضوع

معلوم شد که لأن الشرط يرجع الى الموضوع یعنی چه؟ یعنی شرط هم مفروض الحصول است، مفروض الوجود است، یعنی فوق دائره طلب است، إن جائك زيد فاشتر الخبز مجيء زيد در متعلق طلب نیست، اشتر، آن شراء متعلق طلب است اما مجيء زيد مثل خود اكرم العالم است، آن هم یکی.

و يكون من قيوده لا محالة

چه می خواهد وصف باشد مثل اكرم العالم، و چه وصف هم نباشد مثل مفهوم لقب، اكرم العالم، یا بگوید إن جائك زيد، مجيء زيد و عالم هر دو موضوع اند در اصطلاح مرحوم نائینی هر دو موضوع اند و این موضوع چیزی است که مفروض است نه مطلوب، لذا چون مفروض است تا موضوع نیامده حکم نمی آید، این خلاصه حرف ایشان.

پس اگر شرط نیامد حکم نیامد، اگر نیامد چی بخواهی استصحاب بکنی؟ امر موهوم را می خواهید استصحاب بکنید؟ حکمی نیامده، چون مستحصب یا باید حکم باشد یا موضوع ذی حکم باشد.

فقبل فرض غلیان العنب لا يمكن فرض وجود الحكم

ببینید به حکم می زند

و مع عدم فرض وجود الحكم لا معنى لاستصحاب بقاءه

حکمی نیست

لما تقدّم: من أنّه يعتبر في الاستصحاب الوجودي أن يكون للمستصحب نحو وجود و تقرّر في الوعاء المناسب له، فوجود أحد جزئي الموضوع المركّب

موضوعی که مرکب است، یک جزئش یعنی آن عصيرش، یعنی آب، آب انگور، آب زبيب

كعدمه لا يترتب عليه الحكم الشرعي ما لم ينضم إليه الجزء الآخر.

بله یک اثر دارد، اثرش این است که این آب انگور اگر می جوشید حالا آن حکم به حال خودش محفوظ است، آب انگور اگر می

جوشید، چه ربطی به ما دارد؟

و هذا المعنى مع أنه عقلى مقطوع البقاء

این نکته های لطیف ایشان این است که چون ایشان تقریب نفرمودند شاید در آخر بحث ما تقریب بکنیم ان شا الله تعالی. خلاصه اش این است که گاه گاهی شما یک چیزی را به عنوان شرط می آورید لکن این شرط در حقیقت عقلی است، شرط عقلی تعبد بهش نخورده، اعتبار شرعی ندارد، این مطلب ایشان مطلب دقیقی است و ما این را خیلی رویش سابقا هم ذکر کردیم، تعجب هم هست که ایشان در این جا آورده.

ببینید اگر گفت مثلا در همین ما نحن فیه، اگر گفت اکرم العالم، خب شما می گوئید مفادش این است اکرم انسانا إذا صدق علیه أنه عالم، ببینید شما این را ارجاع دادید به یک قضیه شرطیه، إذا صدق علیه، صحبتی که هست این حکم اکرم انسانا إذا صدق علیه، این تعلیق عقلی است، شرعی نیست، این تعلیقی است که شما انتزاع می کنید، این مثل این که شما بگوئید من داخل اتاق رفتم، خب وقتی انسان داخل اتاق رفت بالایش هم سقف است، بگوئید من مثلا ایجاد فوقیت سقف کردم، این انتزاعی است ایجاد فوقیت سقف، آن داخل اتاق رفت بهش بگو داخل اتاق، این ایجاد فوقیت سقف این یک امر انتزاعی است، ربطی به تکلیف ندارد، این نکته را اگر مرحوم نائینی و آقایان قبلی و بعدی روش کار می کردند، ببینید پس ما دو چیز داریم، یک جایی که تعلیق شرعی است، ایشان مثلا می گوید مع أنه عقلی، یک جایی که تعلیق عقلی است یعنی ما در می آوریم، لذا آن جایی را که ما در می آوریم این ارزش قانونی ندارد، خوب دقت بکنید، این اگر روش کار می شد خیلی خوب بود، اگر ذهن مبارکتان باشد در بحث احکام وضعیه عرض کردیم در کلمات اهل سنت شرطیت و مانعیت آمده، جزئیت نیامده، جزئیت در کلمات علمای ما آمده، من هم عرض کردم به ذهن من این طور می آید جزئیت به هیچ نحو جعل ندارد حتی تبعی، اگر برای شیئی هم وصف جزئیت این انتزاع ماست، چیز قانونی ندارد چون اگر گفت نماز بخوان و نماز مثلا ده جزء است کل واحد من الاجزاء امر ندارد مثلا رکوع امر ندارد، امری که دارد کل است، عنوان

صلوتی است، ما از آن انتزاع می کنیم این جزء است، این ارزش حقوقی ندارد، تمام بحث همین است، به خلاف شرطیت، شرطیت ارزش حقوقی دارد، روشن می شود یک مقدار مطلب را تصور بکنید، اگر گفت اقم الصلوة لدلوك الشمس، دلوك شمس ارزش حقوقی دارد یعنی شارع این را قرار داد، ربط بین دلوك و وجوب را شارع قرار داد، این ارزش حقوقی می شود، ما اسم این را شرطیت جعلی گذاشتیم، اما اگر گفت در نماز ده جزء است بگوییم این را جزء می دانیم، این انتزاع ماست، جعل نیست چون قوام جعل به عنوان است، عنوانی که خورده نماز است، اگر به عنوان رکوع جعل بخورد بله آن وقت جزء نیست، اگر به عنوان کل جعل بخورد اجزاء جعل دارند لکن به انتزاع ما نه به جعل شرعی

پرسش: کل چیزی جز همین اجزاء به شرط انضمام نیست

آیت الله مددی: نه ما این ها را جزء می گوییم اما عنوان جزئیت تکلیف نیست، شارع مجموعه اجزاء را دیده، تکلیف را روی مجموع برده، مرحوم آقاضیا عقیده اش این است که اگر تکلیف فقط روی اجزاء رفت کل واحد من الاجزاء هم همان حکم را دارد، خب این خلاف واقع است، در این بحث وجوب اجزاء اقوال مختلفی است، بعضی ها وجوب مقدمی دارند، بعضی ها وجوب نفسی، ضمنی، آقاضیا از همه شان اشد است، عین وجوب کل می داند، ما اصلاً قائل به وجوب در اجزاء نیستیم یعنی وجوب شرعی قانونی، یک نحوه انتزاع است، حکم عقلی است، حکم عقلی بار حقوقی و قانونی ندارد، به خلاف شرطیت، به خلاف مانعیت، لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه که مانعیت باشد این بار قانونی دارد یعنی شارع آن را مانع قرار داد، می آید وبر ما لا یوکل لحمه، نماز را در نظر می گیرد، می گوید این مانع است، این با نماز جمع نمی شود، اقم الصلوة لدلوك الشمس شارع این جعل را کرد، حالا جعل یا استقلالی است یا تبعی این بحث دیگر، این جعل شرعی است، اما اگر گفت نماز ده جزء را بخوان کل جزء جعل شرعی نیست، چرا؟ چون عرض کردیم نکته در جعل این است که همان عنوان در جعل وارد بشود، این عنوانی که وارد شده صلوة است، صلوة واجب است، بله ما انتزاع می کنیم رکوع جزء است، این انتزاع ماست مثل انتزاع فوقیت، این بار حقوقی ندارد، این مطلبی را که این جا مرحوم آقای نائینی دارد مع أنه عقلی اگر روی این بیشتر کار می شد که این مطلب اگر این آب انگور بجوشد حرام می شود، این اگر بجوشد

انتزاع ماست؟ چون نخواستیم وارد بحث استصحاب تعلیقی بشویم، برای آخر گذاشتیم، چون حرف آقاضیا را هم بخوانیم بعد. این انتزاع ماست یا حکم است؟ آقاضیا می خواهد بگوید حکم است، آقاضیا قدس الله نفسه می خواهد بگوید این حکم است، یک نوع حکم شرعی است و لذا همین را هم استصحاب می کنیم. مرحوم نائینی می خواهد بگوید حکم نیست، این اختلاف روشن شد؟

پرسش: بحث جزئیت را که فرمودید انتزاعی است الان مثلا بحث صحت و فساد را که می گوئید اگر من مثلا در جزء مشکوک شک کردم که جزء نماز هست یا نیست بنا بر اعمی یا صحیحی ها می گویند اصل جاری می کنم اشتغال می کنم این جا دیگه این بحث ها جا ندارد دیگه، اصلا تفکیکی نداریم که حالا بخواهیم برائت ایجاد بکنیم یا اشتغال ایجاد بکنیم

آیت الله مددی: نه آن به خاطر عنوان کل است، ربطی به جزء ندارد

پرسش: بحث صحیحی

آیت الله مددی: می گوید صحیحی معنای این است که می گوید نماز آنی است که واجد ده جزء باشد، اعمی می گوید نه جزء هم نماز است.

پرسش: همان دیگه، ثمره را در جزء مشکوک می آورند

آیت الله مددی: خب می دانم اشکال ندارد، تکلیف به کل خورده، می گوید تکلیف به ده تا خورده اما به نه تا هم صلوة می گویند. به نه تایی هم صلوة می گویند

پرسش: بنا بر صحیحی چی؟

آیت الله مددی: بنا بر صحیح نمی گویند، فقط به ده تایی

و هذا المعنى مع أنه عقلي

خوب دقت بکنید، این کلمه مع آنه، گفتم من نمی خواهم وارد بحث با آقایان بشوم، لکن ما یک نکات فنی در بحث هست که به نظر ما قابل ارائه است، الان هم هنوز وارد بحثش نشوم، بعد ان شا الله توضیحاتش را عرض می کنم، لکن روی این فکر می کردند خوب بود، این معنا عقلی است، معنای عقلی اعتبار قانونی ندارد، بار حقوقی ندارد، لذا قابل استصحاب.

مقطوع البقاء فی کلّ مرکّب وجد أحد جزئیّه، فلا معنی لاستصحابه

و لذا ایشان می فرماید سابقا هم گفتیم آنّه لا يمكن استصحاب الصحة التأهلیّة لجزء المركّب عند احتمال

این بحثی است که در تنبیهات عرض شد چون تا حالا نخواندیم احتمالا بعد می آید، یا شاید در تنبیهات اقل و اکثر گفتیم، اگر شما نماز می خواندید رکوع انجام دادید در حال رکوع مثلا کله تان را کج کردید احتمال می دهید این مانع باشد، بعضی ها گفتند شما می توانید استصحاب صحت تاهلیه بکنید، بگویید این رکوع را که من تا حالا انجام می دادم صحیح بود به این معنا که اگر بقیه اجزاء بهش ملحق می شد نماز تمام بود، حالا هم این صحت تاهلی را استصحاب می کنیم، این اسمش صحت تاهلیه است، یعنی این قابلیت، قابلیت داشت به انضمام بقیه اجزاء، الان هم این قابلیت دارد، قابلیت یعنی صحت تاهلی، در آن جا گذشت که صحت تاهلیه قابل استصحاب نیست، خواهد آمد و لذا هم در تنبیهات داشتیم از آن دوره اول تا حالا که بیست و خرده ای سال فاصله شده، یادم رفته، علی ای حال بحث صحت تاهلیه در تنبیهات هست، نمی دانیم در اقل و اکثر گذشت یا در تنبیهات آینده هم خواهد آمد ان شا الله تعالی.

لأنّ الصّحة التأهلیّة ممّا لا شکّ فی بقائها، فإنّها عبارة عن كون الجزء علی وجهٍ لو انضمّ إليه الجزء الآخر لترتّب علیه الأثر، ففی ما نحن فیه لیس للعنب المجردّ عن الغلیان أثرٌ إلّا کونه لو انضمّ إليه الغلیان لثبت حرّمته و عرضت علیه النجاسة

دیگه ایشان همین جور وارد این بحث می شوند، این دیگه چون لبّ مطلبشان بود خواندم

و حاصل الکلام: أنّ الشکّ فی بقاء الحرمة و النجاسة المحمولین علی العنب المغلیّ إنّما يمكن بوجهین

یکی یا نسخ است یا در مثل تغیر در ماء، آب کر استصحاب کلی.

بعد می گوید یا وجه اول یا دوم، این ها مراد نیستند و مراد وجه سوم است.

بعد باز یک تقریب دیگری که وارد می شوند، یک بحث دیگه هم هست که آقای خوئی هم مطرح کردند، قبلا مطرح شده به این که

عنوان عنب و زیب از حالات موضوع است نه از مقوماتش و لذا اصلا موضوع محفوظ نیست.

فهو اجنبی عما نحن بصده فإن اعتبار كون الخصوصية المنتفية من الحالات و المقومات إنما هو فی مرحلة الحكم ببقاء المتیقن

جایی که می خواهیم بگوییم باقی است، الان ما می گوئیم اصلا نبوده که باقی باشد

بعد الفراغ عن ثبوته و حدوثه و الکلام فی المقام فی مرحلة الثبوت

بعد دیگه ایشان وارد این تکمیل بحث می شوند، عرض کردم روح بحث همین بود که در اول.

بعد وارد یک نکته دیگری می شوند که این نکته فی نفسه صحیح است و درست هم هست و آن نکته این است که ما دو تا نکته

هست، این ها گاهی خلط شده، یکی این که عنوان احکام، موضوعات احکام از فهم عرفی گرفته می شود، این یک مطلب است مثلا

بگوییم در فهم عرفی انگور غیر از زیب است، یعنی غیر از کشمش است، در فهم عرف، این یک موضوع است، این را دیگه در

استصحاب نیازیم. این مطلب را که در این جا آورده که عرض کردیم در اثناش مطالب خوبی دارد، این مطلب ایشان درست است،

مطلب صحیحی است، ایشان می گوید در باب استصحاب آن چه که معتبر است این دو تا در نظر عرف یکی باشند، ولو اسمش دو

تاست، یکیش انگور است و یکیش کشمش است پس ما دوو بحث عرف داریم، یکی این که در عرف انگور غیر از کشمش است، می

گوید بله قبول است، یکی این که ما می گوئیم وحدت موضوع و بقای موضوع به نظر عرف، این بقای موضوع به نظر عرف مراد ما

این است که در نظر عرف ولو دو تا عنوان است اما همان است مثلا یک گندمی نجس بود این را آردش کردند، آرد در نظر عرف

همان گندم است فرق نمی کند، آن گندم درسته بود لهش کردند شد آرد، آرد را توش آب ریختند شد خمیر، خمیر با آرد در پیش

عرف دو تا اسم دارد آرد و خمیر، اما این همان است، خمیر همان آرد است، لذا مرحوم نائینی می گوید این دو تا موضوع اشتباه نشود،

نیاییم بگوییم در نظر عرف کشمش غیر از انگور است، ایشان می گوید بله اما ما دنبال این نیستیم، این را یکم دیگه شرح داده، حدود

یک صفحه شرح دادند، درست هم هست، مطلب قشنگی هم هست. ما دو بحث داریم، یکی بقای موضوع در نظر عرف در باب استصحاب و یکی عناوینی که در لسان دلیل می آید، مثلاً اگر آمد به شما گفت برو آرد بخر، شما رفتید گندم خریدید، می گوید چرا؟ من آرد گفتم، می گوید آرد با گندم یکی است، بله یکی است در استصحاب اما نه تو برو آرد بخر، تو آرد بخر غیر از گندم بخر است، اگر گندم خرید آرد نیست، اگر گفت آرد بیاور رفت خمیر آورد، می گوید یکی است، یکی است در بحث استصحاب، نه یکی در صدق عرفی است، در صدق عرفی آرد غیر از خمیر است اما در بحث استصحاب چون نکته در بحث استصحاب بقا است، بقای متیقن، این در بقاء صدق عرفی شرط است یعنی در نظر عرف اگر گفتند آرد نجس بود می گویند این خمیر هم همان آرد است، این هم نجس است نه مراد این است که دو عنوان نیستند، دو عنوان اند نه یک عنوان، اگر گفت برو مثلاً آرد بخر گندم آورد می گوید من نگفتم برو آرد بخر چرا گندم آوردی؟

پرسش: در مثال گندم، نجاست عارضی است، همان جا هم اگر انگور نجس بشود بعد کشمش هم بشود باز می گویند نجس است

آیت الله مددی: چون حکم فعلی شد، نائینی می گوید چون حکم فعلی شد

پرسش: در آرد هم همین است، در آرد گندم از بیرون است.

آیت الله مددی: ایشان می خواهد بگوید که کشمش با انگور در نظر عرف در عرف در بقای موضوع در استصحاب و إلا انگور غیر از کشمش است،

این هم یک مطلبی است که مرحوم نائینی شرح داده، بعد در حدود یک صفحه شاید هم بیشتر. دیگه مفصل وارد این بحث شده تا صفحه بعدی.

فظهر أن حدیث اخذ الموضوع من العرف فی باب الاستصحاب و کون وصف العنبة و الزبيب من الخصوصیات التي لا تضر
بهتر بود، تبادلها ببقاء موضوع عرفا اجنبی عن المقام

در باب استصحاب یک چیز است و در باب شناخت موضوع در نظر عرف مطلب دیگری است.

.....

فإن اخذ الموضوع في باب الاستصحاب من العرف إنما هو بعد الفراغ عن تشخيص مفهوم الموضوع الذي رتب عليه الحكم في لسان الدليل و تعيين ما ينطبق عليه و بعد ثبوت الحكم على موضوعه و عين هذا مما نحن فيه من استصحاب نجاسة العنب و حرمة عند صيرورته زيبا قبل فرض غليانه مع أن النجاسة و الحرمة إنما يعرضان للعنب المغلى

این جا هنوز مغلی نشده، چون مغلی نشده نمی توانیم بگوییم چنین حکمی وجود دارد و این حکم مثلاً ادامه پیدا می کند.

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين